

## تصویر ماندگار جنگ زدگی در اقلیم کردستان

سالار عبده و بروژ آکره‌ای

جنگ و جنگ‌زدگان تصاویر آشنایی در اقلیم کردستان عراق شده‌اند، تصاویری که به زودی از حافظه‌ی شهرها، روستاها، و اردوگاه‌های این منطقه محو نخواهند شد. یک نویسنده‌ی ایرانی مقیم آمریکا توضیح می‌دهد که یک نویسنده‌ی کرد مقیم اربیل، پایتخت اقلیم کردستان، در چه فضایی به ثبت این تصاویر پرداخته است.



محافظت از هیچ. اردوگاه پناهندگان عنکاوه. تابستان ۲۰۱۵.

پانزده دقیقه پس از عبور از مرز شرقی موصل، روزی در اوایل فوریه، به یک سه‌راهی می‌رسیم که مانند اغلب چشم‌اندازهای این‌جا می‌تواند صحنه‌ای برای مکاشفه بیافریند. جنگ زمانی که می‌گذارد چیزهایی شبیه قبل باقی

بماند حتی بی‌رحم‌تر است: خانه‌ها به طور کامل ویران نشده‌اند اما سقف‌ها جوری در هم شکسته‌اند که دیگر ارزش ندارد بقایای خانه را حفظ کنیم. این ویرانی نیمه‌کاره است که تو را به سخره می‌گیرد؛ چیزی که همه‌جا را فرا گرفته است. اگر همه چیز با خاک یکسان شده بود، کار پاک‌سازی آسان‌تر می‌شد. تمام جاده‌ها به جز بزرگ‌راه‌های اصلی که برای تجارت جنگ بازگشایی شده‌اند، مسدود است. احتمال این که به آن خانه که روبنای اش فرو ریخته قدم بگذارید و پای‌تان روی مین یا دینامیت برود آن قدرها که می‌ترسید نیست. اما واقعیت این است که به هر حال این احتمال وجود دارد و گاهی واقعاً پیش می‌آید. در بعضی از این مکان‌ها اجساد رزمندگان دشمن به چشم می‌خورد، و بنابراین هیچ‌کس به این زودی‌ها پا به آن‌ها نمی‌گذارد. باید بقیه‌ی اولویت‌ها را در نظر گرفت. برای شروع، می‌توان سر زدن به خیل پناهجویانی را که در سه سال گذشته در اردوگاه‌های مختلفی در شمال عراق سکونت یافته‌اند مد نظر قرار داد. بعضی‌هایشان هم اکنون در جایی زندگی می‌کنند که تا خانه‌هایشان با ماشین فقط یک ساعت فاصله دارد. بقیه از سوریه آمده‌اند، از کشوری که سطح ویرانی‌اش در مخیله نمی‌گنجد.

آن‌ها می‌گویند که جنب این سه‌راهی می‌توانید بهترین زیتون‌های کل عراق را پیدا کنید. کنار خمره‌های مملو از زیتون، ده‌ها بشکه ترشی میوه و سبزیجات نیز صف کشیده است. این که تمام این‌ها را به این‌جا می‌آورند، و بعد به جایی که معلوم نیست کجا است بر می‌گردانند، در این شرایط کار بسیار دشواری به نظر می‌رسد. وقتی می‌پرسم در شب چه بر سر زیتون‌ها و ترشی‌ها می‌آید (چون حدس می‌زنم در آن ساعات، دیگر همه کار را رها می‌کنند و به هر جایی که در این مقطع به منزله‌ی خانه‌شان است می‌روند)، آن‌ها می‌گویند که روی‌شان را می‌پوشانند و می‌گذارند همان‌جا بمانند، و صبح دوباره بر می‌گردند سرکار. این هم منطقی به نظر می‌رسد و هم نامعقول. بروژ آگره‌ای، عکاس همراه من، هم نظرش در این باره همین است. نگاه خویشتن‌دارانه‌اش در طول جاده سیر می‌کند تا به نقطه‌ای می‌رسد که موصل، شهری که کاملاً در هم کوبیده شده، شروع می‌شود. با خواندن مصاحبه‌ای که نشریه‌ای ایرانی با او انجام داده بود، فهمیدم که خود او به عنوان یک کودک پناهجوی گُرد، حدود چهل سال پیش که صدام داشت همین منطقه را در هم می‌کوبید، شاهد بوده است که چه‌طور خواهران‌اش یک به یک دست به خودکشی زده‌اند. از او می‌پرسم بعد از چهار دهه که در این‌جا ایستاده، و از پناهجو پشت پناهجو و ویرانی پشت ویرانی عکس گرفته، نظرش در کل چیست؟ می‌گوید: «به نظرم هر روزی که زندگی می‌کنیم مثل یک روزی است که از کام مرگ ربوده باشیم.»

در اردوگاه‌های اطراف، دوربین بروژ آگره‌ای کودکان و پیرها را دنبال می‌کند. آسیب‌پذیرها را. انگار که دارد با عکاسی، از آن‌ها محافظت هم می‌کند. آن‌ها دیده شده‌اند؛ این‌جا هستند. بروژ در مصاحبه با همان نشریه‌ی ایرانی، درباره‌ی مهاجرت‌اش از ایران به سوئد و این که سرانجام به وطن‌اش کردستان بازگشته نیز سخن گفته است. عکاس ما در سوئد ده سال را به کار در خانه‌ی سالمندان می‌گذرانند، جایی که مرگ یک تجارت به شمار می‌آید. او به فارسی و بر اساس تجربیات خودش یک مجموعه داستان کوتاه می‌نویسد، به نام **ما این‌جا هستیم**.

«ما این جا هستیم» ترجیع بندی بی نام و نشان است که در اردوگاه های پناهجویان در سراسر کردستان طنین می اندازد. روزی از روزهای زمستان ۲۰۱۷ که از اردوگاه خازر بازدید می کنیم، حسی از جنب و جوش وجود دارد. هرچیزی به دلیل این جنگ شتاب زده تر شده است. داعش می آید، داعش پیروز می شود، داعش شکست می خورد، داعش می رود. جنگ کثیفی است - حالا انگار اصلاً جنگ تمیزی هم وجود دارد - و بنابراین حتی داخل اردوگاه ها نیز، به عنوان یک بازدیدکننده، جرأت نمی کنی همین طوری برای خودت بگردی. داعش جاسوس هایی در اردوگاه ها دارد، همان طور که اردوگاه ها نیز جاسوس هایی در داعش دارند. به یک بازی ویدیویی می ماند. اما همه ی این ها بسیار واقعی است. به تدریج که موصل «آزاد» شده، بسیاری از ساکنان این اردوگاه از آن رخت سفر بسته اند. کسی نمی داند که این ها می خواهند به کجا بروند. شادی پایداری با این حس رهایی همراه نیست. زیرا برخلاف آنچه در خبرهای تلویزیونی درباره ی این آزادی نشان می دهند، این نکته خیلی زود به خاطرمان می آید که جنگ در این حوالی ماندگار است. کافی است از این عکاس بپرسید. «بعد از داعش، نوبت کیست؟» آن چه خارج و داخل اردوگاه ها به گوش می رسد جملاتی شبیه این است. یک جور فرسودگی همه چیز را تحلیل برده است. بنابراین، وقتی دامادی را در اردوگاه خضر می بینی که سلمانی دارد موهای اش را کوتاه می کند، بی این که ذره ای طعنه در کلامات باشد، برای اش در زندگی ای که پیش رو دارد آرزوی خوشبختی می کنی.

کردها، عرب ها، و آن خیل عظیم ایزدی ها که مورد آزار واقع شدند و دین التقاطی شان جنبه هایی از ادیان ابراهیمی را با آیین زرتشت در هم آمیخته است، در عکس های بروژ آگره ای حضور دارند. مبارزان پیش مرگه ی گُرد نیز در این عکس ها در حال باز پس گرفتن یک شهر هستند. به خصوص، یکی از این تصاویر مرا درگیر خود کرد: یک مبارز جوان با دستی مصنوعی، پیش از شروع نبرد عمیقاً به فکر فرو رفته است. بیننده به این نتیجه می رسد که مرد مبارز دست اش را در نبردی دیگر از دست داده است، نبردی نه چندان دور. اما او این جا است، سلاح اش را با حالت اطمینانی که باید مربوط به عادت سال های گذشته اش باشد در آغوش گرفته است. دور انگشت کوچک این دست مصنوعی چیزی شبیه یک نوار سیاه پیچیده اند، زخمی که می تواند با وجود آن زندگی کند. یک روز دیگر را از کام مرگ ربوده است. عکاس زوم می کند.



پیرزن پناهجو، با چین و چروک چهره‌اش که یادگار جنگ است. اردوگاه پناهجویان کرد سوری در زاخو، ۲۰۱۴.



صف کشیدن برای دریافت غذا. اردوگاه پناهجویان کرد سوری در زاخو، ۲۰۱۴.



پ

یرمرد و پیرزن ایزدی در اردوگاه پناهجویان در زاخو، ۲۰۱۴. مردی برای دلداری دادن به آنها آمده است.



زن ایزدی که توانسته است از اسارت داعش فرار کند؛ دو بچه دارد، یکی در بغل و یکی در شکم. اردوگاه پناهجویان در زاخو، ۲۰۱۴.



پیش مرگه‌ی یک‌دست، آماده‌ی نبرد. آزادسازی مخمور، ۲۰۱۴.



زنان پیش‌مرگه خودشان را برای نبرد آماده می‌کنند. آزادسازی مخمور، ۲۰۱۴.



الای تپه‌ای مشرف به شهر مخمور. داعشی‌ها هنوز آن پایین اند. آزادسازی مخمور، ۲۰۱۴.





مخمور آزاد شده است. اهالی با خودروها به شهرشان بر می‌گردند. آزادسازی مخمور، ۲۰۱۴.



پیرمرد پیش مرگه، در هوای گرگ و میش و در برابر داعش. آزادسازی مخمور، ۲۰۱۴.



قدمی دیگر به سوی زندگی. اردوگاه پناهجویان عنکاوہ، تابستان ۲۰۱۵.



پدر و پسر. اردوگاه پناهجویان عنکاوہ، تابستان ۲۰۱۵.



کودکان در حال بازی، بزرگ‌ترها در حال انتظار. اردوگاه پناهجویان عنکاوه، تابستان ۲۰۱۵.



باز هم می‌برم! اردوگاه پناهجویان عنکاوہ، تابستان ۲۰۱۵.



زندگی روی چهار چرخ! اردوگاه پناهجویان عنکاوه، تابستان ۲۰۱۵.



داماد خودش را آماده می‌کند. اردوگاه پناهجویان خازر، زمستان ۲۰۱۷.



در جست‌وجوی پدر. اردوگاه پناهجویان خازر، زمستان ۲۰۱۷.

برگردان: سپیده جدیری

---

سالار عبده نویسنده‌ی ایرانی مقیم آمریکا است. بروژ آگره‌ای شاعر و نویسنده‌ی کرد مقیم اقلیم کردستان است. آن‌چه خواندید برگردانِ این نوشته است:

Salar Abdoh and Baroj Akrayi, [‘Wars Are Permanent Around Here,’](#) *Guernica*, 24 March 2017.